**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه بیست و یکم\_ 18 آبان 1399**

[اشاره مختصر به سیر بحث تاکنون]

بحث در این بود که ببینیم وجه تقدیم خاص علی العام چیست؟ شیخنا الاستاد دامت برکاته فرمودند در مسأله سه مسلک است.

مسلک اول تقریری بود که این بزرگوار از فرمایش شیخ اعظم داشت، که گویا در همه موارد وجه تقدیم خاص علی العام به مناط نصوصیت یا اظهریت است، در این جا ما عرض کردیم سخن شیخ تفاوتی دارد با آنچه استاد بزرگوار نقل فرموده اند.

اما مسلک دوم که مسلک مدرسه محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه است، با یک مقدمه ایی که دیروز عرض شد و آن اینکه اگر بخواهیم یک کلام حجت شود باید اولا اصل صدور کلام ثابت شود، ثانیا مفاد و مدلولش معیّن گردد و ثالثا جهت صدور روشن شود که مراد جدی چیست؟ تقیه و امتحانی مثلا در کار نیست.

[ادامه تبیین مسلک دوم]

حال محقق نائینی و بعض اعاظم تلامذته، کمحقق الخوئی اعلی الله مقامهما می فرماید خاص بر عام بالحکومة مقدم است. اما ببینیم کجا و چگونه.

می فرمایند اگر شما یک خاصی داشتید، قطعی من جمیع الجهات بود، هم سندا و هم دلالتا، مثلا سندا روایت متواتره بود، و دلالتا هم نص بر یک مطلب بود، اگر خاص ما قطعی من جمیع الجهات باشد، هیچ شک و تردیدی در این که مقصود و مراد از عام چیست، باقی نمی ماند.

اگر شما عامی داشتید، اکرم العلماء، و روایت متواتره ایی آمد، که به نص دلالت کرد بر این که اکرام عالم فاسق جایز نیست، خب شما محدوده دلالت عام برایتان روشن شد که چیست. دیگر مثل قبل نیستید، قبل از این که این خاص متواتر را ببینید اگر زید عالم فاسق را شک می کردید که واجب الاکرام است یا نه، به عموم عام مراجعه می کردید، می گفتید واجب الاکرام است و خاصی نداریم، حال که یک خاصی آمده است و آن خاص هم از نظر سند قطعی السند است، از نظر دلالت قطعی الدلالة است، دیگر شکی باقی نمی ماند نسبت به عدم وجوب اکرام فاسق، می گویید به دلیل این خاص قطعی، مقصود و مراد جدی گوینده از العلماء علماء فاسق نبوده است، علماء عادل بوده است، با آمدن این خاص قطعی السند، قطعی الدلالة تکوینا شک نسبت به لزوم یا عدم لزوم اکرام عالم فاسق، برداشته می شود و دیگر معنا ندارد تمسک کنید به عام بگویید او واجب الاکرام است، چون دیگر مدلول جدی عام روشن شد.

در مقدمه گفتیم حجیت دلیل سه مرحله دارد، که مرحله سومش ثابت شدن جهت صدور و مراد جدی است، با آمدن خاص قطعی السند و قطعی الدلالة مقصد و مقصود از عام روشن شد و دیگر از وجود شما شک برداشته شد تکوینا، بنابراین دیگر جای رجوع به عموم عام نیست، چون عامی دیگر نسبت به فاسق ندارید، عام شما فاسق دیگر نمیگیرد تا به ان مراجعه کنید، عام حجتی نسبت به فاسق ندارید.

پس تقدیم خاص علی العام، این جا اصلا بالوجدان است و تعبد کاره ایی نیست و تقدیم خاص بر عام از باب تخصص است، و اگر تعبیر می کنند بعضی به ورود خیلی درست نیست، این تعبیر به ورود در فوائد و مصباح آمده است ولی خیلی فنی نیست، آنچه که این حضرات با این مقدماتی که دارند باید بگویند تخصص است چون واقعا تکوینا شک برداشته می شود. موضوع برای رجوع به عام برداشته می شود این تخصص می شود.

پس اگر خاص ما قطعی من جمیع الجهات بود، بزرگواران طبق نظر شما می شود تقدم خاص علی العام من باب تخصص و خروج موضوعی تکوینا. لا ببرکة التعبد تا بشود ورود. اما اگر خاص ما قطعی من جمیع الجهات نبود، حال یا ظنی السند بود یا ظنی الدلالة بود، اگر ظنی السند باشد، شما به برکت ادله حجیت خبر واحد آن را درست می کنید چون ظنی السند است و قطعی السند نیست، متواتر نیست. ادله حجیت خبر عادل که می گوید صدِّق العادل ای ن خاص شما را حجت می کند اگر ظنی السند باشد و اگر ظنی الدلالة بود یعنی نص نبود، بلکه ظاهر بود، حجیت ظهور به برکت سیرۀ عقلا و ادله حجیت ظهور است که در اصول بیان کرده اییم، اگر خبر سندا متواتر باشد نیازی به ادله حجیت خبر واحد نداریم، اگر خاص نص باشد، نیازی به ادله حجیت ظواهر نداریم اما اگر سندا متواتر نبود، محتاج ادله حجیت خبر واحد هستیم، اگر متناقص نبود، محتاج ادله حجیت ظواهر هستیم.

این برای خاص بود.

اما عام؛ ما عامی داریم به نام «اکرم العلماء» ما باشیم و این عام این عام در عمومیت خودش حجت است، یعنی هر جا شک کردی که عالمی لازم الاکرام است یا نه، مرجع عموم عام است، این که تمام شد روح فرمایش محقق نائینی و اعاظم تلامذه این بزرگوار این است که اگر نسبت بین خود خاص و خود عام را می سنجید، سخن از تخصیص به میان بیاورید. اما اگر نسبت بین ادله حجیت خاص و ادله حجیت عام به میان می آید سخن از حکومت به میان بیاورید. چون شما چه وقت سراغ اکرم العلماء می رفتید؟ آن زمانی که شک داشتید عالم فاسق لازم الاکرام هست یا نه. حال که دارید لا تکرم الفساق من العلماء و یک دلیلی دارید بر حجیت خاص. این دلیلی که به آن دلیل سراغ خاص می رفتید، حکومت پیدا می کند به آن دلیلی که به آن دلیل سراغ عام می رفتی و شک شما را بر می دارد منتهی شک را بر می دارد تعبدا و تعبدا شک را برداشتن، یعنی الحکومة.

این توضیح با اضافاتی از کلام مرحوم نائینی طبق تقریرات شیخنا الاستاد.

[شرح کلام محقق نائنی و محقق خویی توسط استاد]

حال برای این که مساله روشن تر بشود و مناقشه استاد هم روشن تر شود، من به یک بیان دیگری از خودم فرمایش محقق نائینی و محقق خویی را توضیح می دهم.

اساسا پناه بردن به عام در فرض شک است، حال امارات، چطوری با شک در ارتباط هستند، موضوع است یا مورد این ها را فعلا کاری نداریم. خود را فعلا درگیر بین امارات و اصول نمی کنم. خیلی ساده عرض می کنم که اساسا پناه بردن به عموم عام در فرض شک است که آیا مثلا نحوی اکرامش لازم است یا نه؟ فاسق اکرامش لازم است یا نه؟ می گویید اکرم العلماء. پناه بردن به عام در فرض شک است که چه کنیم.

حال اگر یک چیزی آمد این شک شما را وجدانا حقیقتا برداشت، دیگر شما شاک نبودید نسبت آن شیء برطرف کننده شک با عام شما، تخصص می شود اگر چه ظاهر جمله تخصیص است اما حقیقتش تخصص است، و حتی حقیقتش ورود نیست کما قال النائینی و المصباح الاصول. اینجا تعبیر صحیحتر تخصص است و هر جا ان دلیلی که می آید شک شما را بر می دارد تعبدا شک را برداشته است، نه تکوینا و واقعا، نسبت آن چیزی که تعبدا شک را بر می دارد یا عام شما، حکومت می شود.

حال اگر دلیل خاص ما قطعی السند و قطعی الدلالة بود، پس من به برکت خاص قطعی السند و قطعی الدلالة قطع پیدا می کنم که عالم فاسق لا یجب اکرامه وقتی قطع پیدا کردم که عالم فاسق لا یجب اکرامه، دیگر تکوینا شاک نیستم تا مراجعه به عموم عام کنم، شک تکوینا بالحقیقه برداشته شد. پس تعبیر درست این است که بگویید این جا تخصصا خارج شد. اما نائینی و خویی اعلی الله مقامهما می فرمایند ورود. چرا می گویند ورود؟ چون بالاخره یک تعبد خاصی یک دلیلی خاصی در شرع وارد شد و به برکت شرع شما این قطع را پیدا کرید که ورود بشود و خیلی مهم نیست که اسم این ورود باشد کما قاله المحقق النائینی و المحقق الخویی یا تخصص کما قاله الشیخ الاستاد.

بالاخره آنی که مهم است و همه آن را می پذیرند این است که اگر خاص قطعی السند و الدلالة بود، شک بالوجدان برداشته می شود، حال بالوجدان به برکت تعبد یا به دون برکت تعبد، در هر صورت این شک بالوجدان برداشته می شود. کجا؟ آنجا که خاص قطعی السند و الدلالة باشد.

اما اگر محتاج بودیم برای اعتماد به خاص یک پشتبانه ایی برای خاص، خاص قطعی السند، قطعی الدلالة پشتبانه اش خود قطع بود چیزی نیاز نداشت اما اگر خاص ما ظنی السند بود، یعنی خبر واحد بود خب تا ادله حجیت خبر واحد را مطرح نکنید کار تمام نمی شود.

اگر خاص ما ظنی الدلالة بود، یعنی نص نبود و ظاهر بود، تا ادله حجیت ظواهر را نیاورید، کار تمام نمی شود، پس آنجا که سخن از خاص ظنی السند است، یک عنصر دیگر هم باید در محاسبات ما دیده شود، و ان دلیل حجیت خاص است، یعنی ادله حجیت خبر واحد. اگر خاص ما ظنی الدلالة بود، یک عنصر دیگر هم باید در محاسبات دیده شود و آن دلیل حجیت ظواهر است، این برای خاص. حال اگر عام شما هم در محاسبات بخواهد بیاید و عام هم خبر واحد است از نظر سند از نظر دلالت هم ظهور است، پای ادله حجیت عام سندا و دلالة هم به میان خواهد امد.

حال شما گاهی نگاهتان فقط و فقط به این خاص ظنی است و عام، به این خاص و عام نگاه می کنید که این تخصیص است، اگر خاص قطعی بود، ظاهرا تخصیص بود و باطنا تخصص.اگر ظنی السند باشد خاص، واقعا هم تخصیص است، این در صورتی که فقط خود عام و خاص را بسنجید، اما اگر ادلۀ حجیت خاص و ادله حجیت عام ا بسنجید نسبت می شود حکومت. شما چرا سراغ عام می روید، و کی؟ چون شک دارید در ظرف شک سراغ عام می روید، وقتی خاص ظنی السند و الدلالة حجت تعبدیه بود، به برکت این تعبد دیگر شکی تعبدا ندارید تا سراغ عام بروید، و هذا هو معنا الحکومة.

این هم یک بیان جدیدتر برای فرمایش محقق خویی و محقق نائینی اعلی الله مقامهما.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.